

فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره هند سراج‌الدین علی‌خان آرزو و فرهنگ چراغ هدایت

دکتر علیم اشرف‌خان

عضو هیئت علمی بخش فارسی دانشگاه دهلی

فرهنگ‌نویسی کار دقیق، صبرآزما، پرزحمت و پیچیده به‌شمار می‌آید ولی فرهنگ‌نویسان فارسی در هند، با دلایل گوناگون همت بدان گماشته‌اند و در این کار سترگ نام‌های پرآوازه را برای خودشان حفظ نموده‌اند. در (ریگ ودا) آمده است: «نیاکان پارسی‌ها با هندیان پیوند و ارتباط داشتند»^۱.

مکس میلر^۲ عقیده داشته است: «نیاکان پارسی‌ها نخست در هندوستان زندگی می‌کردند و پس از آن به ایران و قندهار هجرت کردند»^۳.

سعید نفیسی نگاشته است: «تمدن آریاهای هند و ایران در هفت هزار سال قبل مسیح یکی بود. اعتقادات و زبانشان با همدیگر ارتباط داشت، از ریگ ودا و زند اوستا پی می‌بریم که در دوره قبل تاریخ، آریاها در پامیر با هم زندگی کرده‌اند و از آنجا به جاهای مختلف هند و ایران رفتند»^۴.
تاریخ گواه است که تمدن ایران در هند چنان رونق یافته بود که زبان فارسی پس از ایران در شبه‌قاره هند بیش از هر زبان دیگری رایج بوده، نیز زبان فرهنگ، ادب و علم بوده است. بدین

سبب همه خانواده‌های پادشاهان هند، زبان فارسی را از حیث زبان دربار، انتخاب نموده بودند. در قرن چهارم میلادی ساسانیان با فرمانروایان هند غربی (پاکستان کنونی) روابط خاصی داشتند.^۵ انوشیروان عادل (۵۷۹-۵۳۱) و خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰) با فرمانروایان سند و هند غربی علاقه‌مند بودند و روابط محبت و صمیمیت داشتند.^۶

واقعیت این است که ایرانیان توجه کمتری، به فرهنگ‌نویسی فارسی نسبت به هندیان، داشتند. دربارهٔ عدم توجه ایرانیان به فرهنگ‌نویسی فارسی شادروان، محقق نامدار و فرهنگ‌نویس معروف معین چنین تذکره داده‌اند: «ایرانیان به مناسبت آنکه زبان فارسی زبان مادری آنان است، خود را از لغت‌نامه فارسی بی‌نیاز می‌دانستند، از این‌رو کمتر به تألیف فرهنگ زبان خویش توجه کرده‌اند. چنان‌که عرب هم خود را به تدوین قاموس عربی محتاج نمی‌دید و چون زبان عربی زبان دینی ایرانیان شد، آنان به تألیف قاموس‌های عربی پرداختند. از جمله نخستین فرهنگ‌های فارسی که به‌دست ایرانیان تألیف شده از فرهنگ ابو‌حفص سغدی و قطران ارموی و لغت فرس اسدی باید نام برد. از قریب دویست و پنجاه فرهنگ فارسی به فارسی یا فارسی به زبان‌های دیگر که در دست است فقط حدود چهل فرهنگ به‌دست ایرانیان نوشته شده است و اسامی ایرانیانی که در هندوستان به تألیف فرهنگ فارسی اقدام کرده‌اند، نیز در این حساب به‌شمار آمده است».^۷

معین دربارهٔ عدم توجه ایرانیان به فرهنگ‌نویسی چنین متذکر شده است: «در نتیجهٔ عدم توجه ایرانیان به تألیف لغت‌نامهٔ فارسی، دانشمندان ملل مجاور مانند هندوستان و ترکیه که زبان فارسی دیرگاهی زبان رسمی درباری یا زبان ادبی مملکت آنان بود، احتیاج به تدوین فرهنگ فارسی را احساس کردند و به تألیف لغت‌نامه‌ها همت گماشتند و هرچند سعی این گروه در این راه دشوار، مصاب و مأجور است، اما چون اهل زبان نبودند ایشان را اشتباهات بسیار دست داده است».^۸

جلال‌الدین همائی دربارهٔ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان نگاشته است: «اهتمامی که در کشور هندوستان به‌معنی عام قدیم که شامل هر سه مملکت هند و پاکستان و بنگلادش فعلی است، نسبت به زبان و ادبیات فارسی، مخصوصاً در قسمت فرهنگ‌نویسی و تذکرهٔ شعرا، مبدول شده چندین برابر کاری است که خود ایرانیان در این‌باره انجام داده‌اند و ... نظیر خدمتی

باشد که ایرانیان به زبان و ادبیات عرب انجام داده‌اند که هزار مرتبه بیشتر از خودِ عرب‌ها در این زمینه کار و کوشش کرده و کتاب نوشته‌اند.^۹

در مورد فرهنگ‌های فارسی که در هند نوشته شده، نفیسی در لغت‌نامهٔ دهخدا تحت عنوان فرهنگ‌های فارسی نوشته است: «صحیح‌ترین و کامل‌ترین فرهنگ فارسی که در هند تألیف شده است فرهنگ جهانگیری تألیف میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین انجوی شیرازی محسوب می‌گردد که در زمان شاهنشاهی اکبر در سال ۱۰۰۵ق/ ۱۵۹۶م شروع شد و در زمان فرزند او نورالدین محمد جهانگیر به سال ۱۰۱۷ق/ ۱۶۰۸م به پایان رسید و مصراع مادهٔ تاریخ او شد، (زهی فرهنگ نورالدین جهانگیر) و پس از آن، باز در آن تألیف، تجدیدنظر کرد و چنان‌که جهانگیر در (توزک) خود تصریح می‌کند در سال ۱۰۳۲ق/ ۱۶۲۲م مجدداً نسخهٔ نوینی از آن را به پادشاه هند عرضه داشته است».^{۱۰}

بنا به گفتهٔ قاضی عبدالودود دانشمند شهیر هندی: «قدیم‌ترین فرهنگ فارسی که در هند تألیف شده است فرهنگ فخر قوامی است».^{۱۱} ولی اخیراً نذیر احمد، فرهنگی را کشف کرده است که قدیمی‌ترین فرهنگ فارسی به‌شمار می‌آید. اسم این فرهنگ قواس است که خود او نیز آن را چاپ کرده است.

نقوی فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان را از قرن هفتم هجری آغاز می‌کند، ولی نوشته است: «از قرن هفتم هجری فرهنگ‌نویسی شعری از ایران به هندوستان منتقل شد و در قرن هشتم، نهم و دهم در این زمینه اقدامات فراوانی به‌عمل آمد ولی ترقی و تکامل این فن در قرن یازدهم صورت گرفت. کامل‌ترین فرهنگ شعری فارسی، فرهنگ جهانگیری است که در زمان اکبرشاه به سال ۱۰۱۷ق نوشته شده است. فرهنگ رشیدی و سراج‌اللغت هم دارای اهمیت فراوان است. در قرن‌های بعد نیز فرهنگ‌نویسی مورد توجه بود و فرهنگ نظام که در قرن چهاردهم تألیف شد، در میان فرهنگ‌های فارسی که در این قرن در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان تنظیم و تدوین گشت، حایز مقام ارجمندی است».^{۱۲}

بنا به نظر نقوی فرهنگ‌های فارسی که در هند نوشته شده را می‌توان به سه دوره تقسیم

کرد:

- دوره قبل از مغول یعنی قرن هفتم تا نهم ق/ قرن سیزدهم تا شانزدهم م

- دوره بابرین یا مغول یعنی تا قرن سیزدهم ق/ شانزدهم تا هیجدهم م

- دوره جدید یعنی قرن چهاردهم ه/ نوزدهم تا بیستم م

فرهنگ‌نویسی فارسی در هند را می‌توان به دو زمره تقسیم کرد:

زمره اول: عبارت است از قرن هفتم تا قرن یازدهم هجری که در این دوره مؤلفین فرهنگ، بیشتر توجه خود را در جمع‌آوری واژه‌های زبان مبذول داشتند و سعی عمده آنان بر این بوده است که هر فرهنگ نو در این دوره در قیاس با فرهنگ‌های قبلی، دارای محتویات جدید باشد. بهترین مثال این زمره را در فرهنگ جهانگیری^{۱۳} و برهان قاطع^{۱۴} می‌شود دید که بیشترین تعداد لغات در این فرهنگ‌ها گنجانیده شده است.

زمره دوم: عبارت است از قرن دوازدهم تا چهاردهم هجری که در این دوره مؤلفین فرهنگ، توجه خود را در کارهای پژوهشی و نقد و بررسی مبذول داشتند. اینها فرهنگ‌های نمونه‌ای و مثالی به‌نظر می‌رسند. فرهنگ رشیدی، سراج‌اللغت^{۱۵}، بهار عجم^{۱۶}، چراغ هدایت^{۱۷} و مصطلحات الشعرا^{۱۸} در این زمره به‌شمار می‌آیند.

مؤلفین فرهنگ زمره اول، شعر را بیشتر دوست داشتند، به‌علتی که زبان و ادبیات متعلق به شاعران است و بهترین شاهد برای مدخل، شعر است. اکثر آنان به زبان محاوره توجهی نداشتند و تنها هدف آنان قافیه‌یابی بوده است تا اینکه از شعر برای مثال، شاهد و سند استفاده شود.

پس می‌توان گفت که در پیروی از متقدمین فرهنگ‌نویسان هندوستان در زمره اول، توجه خاص به اعراب و توضیح معانی لغات نداشتند و برای اکثر لغات از اشعار شعرا شاهد می‌آوردند. چنان‌که در فرهنگ‌های قواس^{۱۹}، دستورالافاضل^{۲۰}، بحرالفضائل^{۲۱}، اداه‌الفضلا^{۲۲}، شرف‌نامه^{۲۳}، مفتاح‌الفضلا^{۲۴}، تحفه السعادت^{۲۵} و امثال آنها نسبت به اشتقاق کلمات و تحقیق و انتقاد در مطالب توجهی به‌عمل نیاوردند. گاهی اوقات این هم دیده می‌شود که فهرستی از الفاظ شعری ترتیب داده و در مقابل لغات، الفاظ مترادف نگاشته‌اند. حتی گاهی تقسیم‌القبای عربی را در نظر گرفته‌اند و برای پ، چ، ژ و گ فارسی بابی هم باز نکرده‌اند.

در زمره دوم که بیشتر دوره مغول را دربرمی‌گیرد و این عهد از اهمیت خاصی برخوردار است، فارسی به اوج رسیده بود و مثل زبان درخشان، زبان پادشاهان و دربار بود. در قرون میانه هند، زبان فارسی زبان اشراف و زبان فرهنگ و ادب و علم هم بوده است و علما، ادبا، شعرا و فرهنگ‌نویسان آثاری گرانقدر به این زبان از خود به یادگار گذاشتند و خدمت به‌سزایی انجام دادند.

اگر در پی کشف این چنین درخشندگی باشیم به این نتیجه خواهیم رسید که توجه خاص سلاطین و پادشاهان، رؤسا و دولتمردان مغول هند، نسبت به نویسندگان و گویندگان فارسی زبان بدین سبب بوده است که صاحبان ذوق و ناموران ادب فارسی زبان، به‌خصوص ایرانی‌ها از دل و جان هند را دوست داشتند و اینجا جمع شده بودند.

سراج‌الدین علی‌خان آرزو و فرهنگ چراغ هدایت

سراج‌الدین علی‌خان آرزو فرزند حسام‌الدین گویاری^{۲۶} است و نسب وی از جانب پدر به علامه کمال‌الدین دهلوی^{۲۷} و از طرف مادر به شیخ محمد غوث گویاری^{۲۸} می‌رسد. او به سال ۱۱۰۱ق/ ۱۶۹۰م در اکبرآباد (آگره کنونی، ایالت اترپرادش) متولد شد و از اوان طفولیت به تحصیل علوم متداول اشتغال ورزید و از سن چهارده سالگی به سرودن شعر پرداخت. آرزو حدوداً بیست و چهارساله بود که از طرف شاه فرخ سیر^{۲۹} در شهر گویار مأموریتی یافت و در سال ۱۱۳۲ق/ ۱۷۱۹م به دهلی آمد و تحت سرپرستی مؤتمن‌الدوله اسحاق خان^{۳۰} بود و پس از او به پسرش نجم‌الدوله^{۳۱} ملحق شد. آرزو رساله‌ای به نام تنبیه الغافلین، در نقد و اعتراض بر اشعار شیخ علی حزین لاهیجی نوشت و همین رساله موجب شهرت خان آرزو شد. در سال ۱۱۶۴ق/ ۱۷۵۰م تذکره‌ای به «مجمع النفايس» تألیف کرد و در سال ۱۱۶۸ق/ ۱۷۵۴م در شهر لکنئو (مرکز ایالت اترپرادش) سکونت گزید.

سراج‌الدین علی‌خان آرزو در لکنئو ملازمت شجاع‌الدوله^{۳۲} را قبول کرد. نیز در همین شهر به تاریخ ۲۳ ربیع‌الثانی سال ۱۱۶۹ق/ ۱۷۵۵م جهان را بدرود گفت. احوال مفصل آرزو در

کتاب‌های خزانه عامره^{۳۳}، سرو آزاد^{۳۴}، مآثر الکلام^{۳۵}، مفتاح التواریخ^{۳۶}، عقد ثریا^{۳۷} و چندین تذکره شعرا و کاتالوگ‌های مختلف دیده می‌شود.

سراج‌الدین علی‌خان آرزو در گسترش فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره هند سهم بزرگی را ایفا نموده است. وی اولین کسی است که از قوانین و فرمول‌های زبان‌شناسی و علایق لسانی مابین زبان‌های فارسی و سانسکریت آگاه شد و در این زمینه اقدامات مبتکرانه به‌عمل آورد.

«چراغ هدایت» کتاب کوچکی در فن لغت‌نویسی است و دفتر دوم «سراج‌اللغت» خان آرزو است که در عهد محمد شاه، پادشاه^{۳۸} دهلی به سال ۱۱۴۷ق / ۱۷۳۲م تألیف گردیده است.

خان آرزو در دیباچه چراغ هدایت چنین تذکر داده است: «می‌گویند فقیر کثیرالتقصیر، سراج‌الدین علی‌خان، با تخلص آرزو، که این نسخه در معنی دفتر دوم است از کتاب سراج اللغت، در بیان الفاظ و اصطلاحات شعرای متأخرین به فارسی، معروف به چراغ هدایت که داخل هیچ کتاب لغت مثل فرهنگ جهانگیری و سروری^{۳۹} و برهان قاطع و غیره نیست»^{۴۰}.

مؤلف، چراغ هدایت را طبق ترتیب سراج‌اللغت بر حرف‌های اول، دوم و سوم قرار داده، نیز اعراب را هم ذکر کرده و استناد و استشهاد را کاملاً مراعات کرده است. به‌عنوان مثال «جنبان» را چنین شرح نموده است: به ضم اول اسم فاعل جنبیدن و آن لازم است. لیکن اسم فاعل جنبانیدن که متعدی آن است نیز آمده چنان‌که: سلسله جنبان، وحید گوید:

لب نمی‌بندد ز افغان تا جرس جنبان بود می‌تپد در سینه دل تا بانگ غوغا بشکند

آرزو سبب تألیف چراغ هدایت را در دیباچه چنین آورده است:

«مخفی نماند که لغات مندرجه این کتاب بر دو قسم است، قسم اول الفاظی است که معنی آن مشکل بود و اکثر اهل هند بر آن اطلاع نداشتند. قسم دوم لغاتی که معانی آن اگرچه معروف است و معلوم بود لیک در صحت بودن از روزمره فصحای اهل زبان بعضی را تردد به هم رسیده پس مستندات از اشعار درآورده شده که صحیح است و چون برخی از فارسی‌گویان هند را تصرف‌گونه در زبان فارسی به سبب اختلاط زبان هندی دست داده، آوردن بعضی از الفاظ کذائی بر صحاب تحقیق ضروری است. پس این نسخه مفید است فارسی‌گویان هند را، نه زبان‌دانان ایران و توران را به خلاف لغات قدیمه که در اکثر آن زبان‌دانان و غیر زبان‌دانان مساوی است»^{۴۱}.

آرزو چراغ هدایت را چنین ترتیب داده است که واژه‌های هندی‌الاصل را در اشعار فارسی به‌عنوان شاهد ثبت نموده و می‌خواسته است که فارسی‌دانان هندی، واژه‌های هندی‌الاصل را در اشعار خود نگهدارند.

خان آرزو در چراغ هدایت، اول مدخل را ذکر نموده و بعد از آن گاهی اوقات هویت دستوری را متذکر شده و یا املای مدخل را آورده، بعداً توضیح داده است با شواهد شعری؛ یا واقعه‌ای را در این ضمن بیان می‌کند؛ یا تنها بدین عبارت اکتفا می‌کند که «معروف است». به‌طور مثال در مدخل «آری» وی نوشته است: «بمد، اسم فعل است به‌معنی قبول دارم و بدون مد، کلمه نداشت در محل تحقیر؛ چنان‌که در هندی، پس از توافق لسانین باشد، شفائی گوید:

آری کندی تو کجا، درک کجا، شعر کجا؟ لاف چیزی که ندانی چه زنی پیش کسان»^{۴۲}
 درباره مدخل «برشگال»، خان آرزو نوشته است: «موسم برسات مخصوص بارش که چهار ماه مقرری است نزدیک اهل هندو آنکه به‌معنی مطلق موسم بارش نوشته خطا کرده و فارسیان، برسات که به سکون دوم است به حرکت آرند، مثل واله هروی:

ور لفظ کرم بر ورقی بینی مرقوم اندر همه هند به‌غایت برسات است»^{۴۳}
 در مدخل «باغ باغ» نوشته است: «به‌معنی بسیار شگفته و خوش اگرچه سابق معلوم بود که این لفظ فارسی هندوستانست لیکن الحال به ثبوت پیوست که فارسی صحیح‌الاصل است حیاتی خجندی گوید:

چمن را تا نسیمت در دماغست ز شادی غنچه را دل «باغ باغ» است
 نیز این بیت در تذکره تقی اوحدی مسطور است»^{۴۴}
 خان آرزو در فرهنگ چراغ هدایت کوشیده است که فارسی‌زبانان را، هندی بیاموزد. بدین سبب در مدخل «بسته نیشکر» نوشته است:

«نیشکرهای بسیار به هم بسته به هندی آن را پهاندی Phandi^{۴۵} یا پولی گویند». آرزو در مدخل «بهاری» درج نموده است: «منسوب به بهار و در هندی به کسر اول دو معنی دارد یکی منسوب به بهار که شهری است به شرق رویه هند که مزار فیض‌الانوار شیخ



شرف‌الدین بهاری صاحب مکانت مشهور قدس سره در آنجاست و دیگر منسوب به عیش کردن و خوشی نمودن و بازی کردن و اهل ایران درین لفظ غلط کرده به فتح اول خوانند و در اشعار آرند، تأثیر گوید:

بهار خطش سنبل نوبهار است چو هندو که تا هست او را بهاری^{۴۶}

همچنین در مدخل «بندر صورت» نوشته است: «به صاد مهمله (نام مشهور بندر) هرچند سورت به سین مهمله است این هندی را فارسیان متأخر، از راه تصرف یا غلط به صاد نویسند، تأثیر گوید:

حنش چه غم ار همیشه طوفان دارد چون بندر صورت که خطش نزدیکست^{۴۷}

در مدخل «ته بازار» نوشته است: «به اضافت و بی‌اضافت، عبارت از بازار و ته بازاری، مردم اهل حرفه مثل طباخ و کبابی و نانبائی و پالان‌دوز و غیره، هم که در بازار دکان داشته باشد و لهذا اجلاف را ته بازاری گویند، وحید گوید:

مست گر سازد مرا مانند ته مینای می نشه طفلان ته بازار این هم ثابت است^{۴۸}

خان آرزو هندی نژادست و مراسم و جشن‌های هند را دوست دارد. وی حتی جشن‌های هندوان را در فرهنگ خود جا داده است. برای نمونه در مدخل «دوالی» چنین نگاشته است: «به کسر اول و واو به الف کشیده و لام به یای رسیده، لفظ هندی است به معنی جشنی که هندوان در وسط ماه کاتک کنند و در آن شب چراغان بسیار نمایند و با هم قمار بازند. وحدت قمی گوید:

زلفت ز نقد جان‌ها انداخت گنج و فروخت از عارضت چراغی چون هندوی دوالی^{۴۹}

در مدخل «سرقلیان» آرزو تحقیق نموده، نوشته است: «چیزی که تنباکو در آن پر کرده آتش بگذارند و قلیان بکشند به هندی چلم گویند و تحقیق آنست که در فارسی چلم و قلیان به معنی حقه است و سرچلم و سرقلیان به معنی مذکور و صاحب اعجاز رشیدی که سرقلیان به معنی بهترین و برگزیده قلیان نوشته خطای فاحش نموده».^{۵۰}

در مدخل «سینگار» (به کسر اول و سکون نون و کاف فارسی به الف کشیده و رای مهمله)

آورده است: «لفظ هندی‌الاصل است. به معنی آرایش زنان شهرت دارد».^{۵۱}



درباره «سی‌پاره»، خان آرزو نوشته است: «عبارت از تمام قرآن شریف که هر یکی از سی جزو آن علی‌حده باشد، لهذا سی‌پاره قرآن کردن به معنی یک‌جا کردن اجزای مذکورست، صائب گوید:

جمع گر از بستن لب شد دل من دور نیست خامشی سی‌پاره را بسیار قرآن کرده است»
نیز خان آرزو این را هم نوشته است که در هندوستان یک خروار را سی‌پاره گویند که از اهل زبان مسموع نیست.

آرزو برای مدخل «شیرینی‌خوران» نوشته است: «جشنی است که در وقت مقرر کردن نسبت عروس و داماد کنند پیش از کنخدائی و در هندی منگنی خوانند، اشرف گوید:

چو عقد گفت‌وگو بستی دهانش شدی جان صرف شیرینی خورانش»^{۵۲}
سراج‌الدین علی‌خان آرزو «لباس روغنی» را مدخل ساخته و نوشته است: «دو صورت دارد یکی آنکه برای محافظت از آب در موسم باران جامه‌ها را در روغن کتان، تر کرده، خشک سازند و بپوشند. دوم آنکه زنان و مردان رعنا جامه‌های خود را که بسیار باریک و تنگ باشد رنگین به روغن خوشبو با عطریات دیگر چرب سازند و این تصرفات اهل هند است و بلکه دیگر از این خبر ندارند و به هندی آن را «تیلیه» خوانند و می‌تواند که مراد از آن مطلق جامه چرب باشد، چنان‌که جامه عصاران و طباخان، سلیم گوید:

توانگر آشنای عشق چون شد دشمن خویش است

حذر ز آتش به آن را کو لباس روغنی دارد»^{۵۳}

ضرب‌المثل‌های هر زبان و ادبیاتش، محتویات و معنی و مفاهیم خاص آن محیط و فرهنگ را حفظ می‌کند. معمولاً معنی‌های ضرب‌المثل‌ها یا مخفی است یا مرادی. پس ضرب‌المثل فارسی «قرض بغداد بد است» را آرزو چنین شرح داده است: «مثلی است مشهور در ایران زیرا که قرض دادن بغدادیان، که سوداگر بغدادند، بسیار بد باشد. حتی که از مدیون نویسانیده گیرند که اگر بر وعده برساند برابر بدهد» سلیم گوید:

راضی شده‌ام به قرض هم گر باشد می‌دانم اگر چه قرض بغداد بد است»^{۵۴}



یکی از معادل‌های ضرب‌المثل‌های فارسی که در هندی وجود دارد «مگس پراندن» است که معنی بی‌رونق و کساد بازار مشهور است و در هندی «مکھی ارانا» می‌گویند که عیناً معادل آن است و تا به حال رواج دارد.^{۵۵}

همین‌طور خان آرزو در مدخل «گازروار زدن» نوشته است: «فنی است از کشتی ولی عیناً ترجمه و معادلش در زبان هندی نه اینکه موجود است بل تا به حال مردم از آن استفاده می‌کنند و ترجمه آن «دهوبی پات» است.^{۵۶}

روش تصحیح خان آرزو مثل تصحیح ادبی است به این دلیل که جایی خان آرزو نتوانسته است که واژه را درست معنی کند یا شواهد درست شعری در دستش نبوده، نوشته است: «والله اعلم» یا «هنوز معنی این معلوم نشده است» یا «هنوز معنی این مثل مفتح نیست».

فرهنگ چراغ هدایت با کاوش و دقت نظر جناب آقای دکتر دبیرسیاکی با حواشی و اضافات در سال ۱۳۳۸ خورشیدی به زیور طبع آراسته شده است ولی این کتاب چاپی جایی که واژه‌های اصیل هندی آمده اشتباهات چاپی را دربردارد. اینجانب کتاب را از آغاز تا انجام مطالعه کردم و جاهایی را که دارای اشتباه است توضیح می‌دهم تا در چاپ‌های بعدی این اشتباهات رفع گردد.

۱. آب شکستن در گلو: «به‌معنی گره شدن آب است در گلو و این ظاهراً همان حال است که آب در مجرای رود و نفس تنگی کند و سرفه به هم رسد و به هندی آن را «آچهو» گویند. در اصل تلفظ درست این واژه «آچهو» (Uchchu) است.

۲. آب خیر کردن: «صرف کردن آب در راه خدا که سبیل نیز گویند و به هندی «پو» گویند. در اصل تلفظ درست این واژه «پیائو» (Piyoo)^{۵۷} است.

۳. آغا: «دلاله زنی که واسط کارسازی زن‌های فاحشه باشد و به هندی کتنی گویند»^{۵۸}، در اصل تلفظ درست و املائی این واژه با تایی آمیخته به طاء است (Kutni).

۴. در مدخل پاتابه پیچ آمده «در قصه حمزه در وصف عمر عیار گوید ...». اینجا در بین عمر و عیار یک «و» افتاده است باید عمر و عیار باشد.



۵. در مدخل تیشه آمده: «اوزار نجاران و سنگتراشان که سنگ را بدان کنند و آن پاره آهنی باشد به‌شکل انگشت آدمی و سرتیزی دارد و به هندی آن را تانگی گویند». در اصل تلفظ و املاي درست این واژه تانگی (Tangi) (تای مخطوط به طای هندی) است «و نیز تیشه نجاری که آن را به هندی بسبوله^{۵۹} گویند». در اصل تلفظ و املاي درست این واژه بسوله است نه بسبوله.
۶. ذیل واژه حرکت ذکر «تذکره نصیرآبادی» آمده است که درست آن تذکره نصرآبادی است.
۷. در مدخل حلقه آمده: «معروف و نیز پایه گردون که به هندی «چیه» گوید». ^{۶۰} در اصل تلفظ و املاي درست این واژه «چهله» (Chhalla) ^{۶۱} است.
۸. دو تیغه بازی: «در ولایت مرسوم است که سپاهیان به هر دو دست تیغ گرفته گردانند چنانچه «پته بازی» که رسم اهل دکن است». ^{۶۲} پته بازی در شمال هند هم مرسوم و تا به حال مستعمل بوده است، پس نباید گفت که این رسم اهل دکن است بل باید گفته شود که رسم هند و یا هندوستان است.
۹. «در مدخل دوالی آمده است که در وسط ماه «کانک» ^{۶۳} می‌آید». در اصل تلفظ درست این ماه «کاتک» (Katik) است نه کانک.
۱۰. رانا: «لفظ هندی است به‌معنی راجه عموماً و لقب راجه اودپور». ^{۶۴} در اصل این نام شهری است در ایالت راجستان کنونی هند و درست آن «اودی پور» (Udaipur) است.
۱۱. در مدخل سجاده محرابی، به‌جای «جای نمازی»، جای نماری نوشته شده است که یک نقطه از «ز» افتاده و درست آن نمازی ^{۶۵} Namazi است.
۱۲. در مدخل سرشیر آمده: «قیماق که به هندی بالانی ^{۶۶} گویند». در اصل تلفظ و املاي درست این واژه «بالائی» است نه بالانی.
۱۳. عین الھر: «جوهری بیش بها که به هندی «لهن» گویند منسوب به «لهن» که در هندی سیر برادر پیاز ^{۶۷} را گویند». اینجا هر دو لهن اشتباه است باید لهسن باشد.
۱۴. کبریت: «یعنی گوگرد و به هندی آن را ویاسالئی ^{۶۸} گویند». در اصل تلفظ و املاي آن «دیاسالئی» (Diyasalai) است نه «ویاسالئی».



۱۵. گرهبچه: «گرهی خرد که جوهریان جوهر در آن بندند و به زبان جوهریان هند «پوتلی» است».^{۶۹} در اصل تلفظ آن (Phuljhari) پوتلی (با تا آمیخته با طا)، است.
۱۶. گل‌فشان: «نوعی از آتشبازی و ظاهراً همان است که به هندی «پهلجهری»^{۷۰} گویند». در اصل تلفظ و املائی درست این واژه پهلجهری (Phuljhari) است.
۱۷. در مدخل نخودپز معادل آن در هندی «بهرهونجه»^{۷۱} آمده، باید «بهرهونجه» (Bharbhoonja) باشد.
۱۸. در مدخل نیلوفر آمده: «گلی است که در آب روید و به شب بشکند و به هندی آن را کموه نی و بگلا گویند».^{۷۲} در اصل تلفظ درست و املائی آن واژه «کنول» (Kanwal) است.
۱۹. واگو: «بازگفتن حرف شنیده را و به هندی آن را «چرجا»^{۷۳} گویند». در اصل تلفظ درست و املائی این واژه «چرجا» (Charcha) است نه چرجا.
- اینها مشتق از خروار بود، اگر به اینها توجه شود و در چاپ بعدی اصلاح گردد فرهنگ چراغ هدایت، درست‌تر می‌شود. اینجانب خود را ملزم ننموده که اشتباهات را طبقه‌بندی کنم همین‌طور که در نظر آمد آن را یادداشت کرده‌ام. معمولاً این اشتباهات چاپی، املائی و تلفظی است و برای کسانی بیشتر مورد استفاده است که روی فرهنگ کار می‌کنند.
- خان آرزو سعی نموده است که دانشمندان زبان فارسی را، زبان هندی اصیل و درست بیاموزد و همچنین بالعکس برای غیرفارسی‌زبانان تلفظ درست و صحیح را مطرح کرده است تا اینکه از صاحب زبان، فارسی درست را استفاده کنند.
- همچنین وی برای توافق لسانین هم سعی نموده و کوشیده است که کار فرهنگ را به مرتبه تحقیق، تدقیق و تدوین انجام دهد. خان آرزو در مدخل انگ توضیحات مفصل زبان‌شناسی را ذکر نموده که خالی از استفاده نیست. وی نوشته است: «به فتح و سکون نون و کاف فارسی، نشانی که بزازان در پارچه‌ها کنند برای حسابی که پیش ایشان مقرر باشد. این همان انگست که در هندوی به کاف تازی در اصل به معنی رقوم اعداد است و بزازان در هند موافق گویند. مخفی نماند که (Aang) قرار داد خود یک چیزی مقرر نمایند و موافق آن حساب کنند و اشتراک لغات در فارسی و هندی به چند وجه است».^{۷۴}

اول: توافق است و آن گاهی به عینه بود که همان لفظ و معنی در فارسی، در هندی نیز باشد چنانچه کلال و کپی که به هر دو زبان به همین معنی معروف آمده و گاهی آنکه در یکی از این دو زبان اندک تغییری باشد یا در حرف مثل: ده و دس که عدد معروف است اگرچه سین در هر دو زبان به ها مبدل شود و مانند: ماس و ماه که به عربی شهر گویند.

دوم: اتفاق است چنان‌که لفظ «جارو» که در هر دو زبان به معنی کیسه است که بدان خس و خاشاک رویند لکن در هندی چهارو، به جیم مخلوط التلفظ به هاست و رای هندی مأخوذ از «جهارنا» که به معنی رفت و روب است و در فارسی مخفف جاروب.

سوم: تفریس است چنان‌که لفظ «ایک» که اصل هندی است و فارسیان به معنی که گذشت استعمال نموده‌اند و این اکثر بنا بر ضرورت باشد. از این عالم است آوردن اعلام هندی که فارسیان در کلام خود آورده‌اند و در این ناقلان را غلط واقع شده.

چهارم: التزام باشد چنان‌که در اشعار ملا طغرا که الفاظ هندی را عمداً در اشعار خود آورده است.

پنجم: مهندست و این اصطلاح فقیر آرزوست و آن آوردن الفاظ فارسیه در دفاتر هندی نویسند مثل روزنامه و فی ضرورت و غیره و دریافت این مراتب را خیلی تتبع می‌باید، کار هر کس نیست».

فرهنگ چراغ هدایت به این ذکر تمام می‌شود: «الحمدالله که بر لفظ مبارک، این نسخه اتمام گرفت. امید دارم که یمن و برکت این نام پاک، حسن قبول اهل قبول این نسخه را دست دهد به من و فضله تمام شد نسخه چراغ هدایت».

در آخر می‌توان نتیجه‌گیری کرد که چراغ هدایت کار پژوهشی است و خان آرزو برای ادعای خود دلایل مستند را ارائه داده و نیز نمایانگر فرهنگ و زبان آن دوره بوده و حایز اهمیت خاصی است.



پی‌نوشت‌ها

۱. قدیم سند، ادوانی بیرومل مهرچند، ص ۱۴۴.
2. Max Miller.
3. Science of Language, p. 5.
4. نفیسی، سعید، دیوان کامل امیرخسرو، ص ۷.
5. Iran and India through the ages, p. 78.
6. Sindh Historical Journal vol.iii, p. 42.
۷. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، محمد معین، جلد اول (مقدمه)، ص ۴۱.
۸. همان.
۹. نقوی، شهریار، فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۱.
۱۰. لغت‌نامه دهخدا، ص ۱۹۶.
۱۱. همان، ضمن تعلیمات، ص ۱۸۰.
۱۲. نقوی، شهریار، فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، ص ۱۴.
۱۳. به قلم عضدالدوله امیر جمال‌الدین حسین انجو بن شاه حسن، (زنده در ۱۰۳۲ق/۱۶۲۲م) به دستور اکبر پادشاه (۱۰۱۴-۹۶۳ق) در ۱۰۰۵ق/۱۵۹۷م آغاز شد و در سال ۱۰۱۷ق/۱۶۰۸م به اتمام رسید.
۱۴. تألیف محمدحسین متخلص به برهان بن خلف تبریزی، این فرهنگ به نام عبدالله قطب شاه (۱۰۸۳-۱۰۲۴ق) در سال ۱۰۶۲ق/۱۶۵۲م در «نه فایده» و ۲۹ باب نگاشته شده است.
۱۵. تألیف سراج‌الدین علی‌خان آرزو، فرهنگ قطوری و ضخیم است که در سال ۱۱۴۷ق/۱۷۳۴م تصنیف شده است.
۱۶. تألیف لاله تیک چند بهار دهلوی (متوفی در بین سال‌های ۱۱۶۵ یا ۱۱۶۸ق) این فرهنگ در سال ۱۱۵۲ق تصنیف شده است.
۱۷. فرهنگ چراغ هدایت جلد دوم از فرهنگ معروف سراج اللغت خان آرزو که مفصلاً در همین مقاله بررسی شده است.
۱۸. تألیف سیالکوتی مل وارسته لاهوری (متوفی ۱۱۸۰ق/۱۷۶۶م) که در سال ۵۱-۱۱۴۹ق/۳۸-۱۷۳۶م تصنیف شده است.
۱۹. فرهنگ قواس تألیف محمد فخرالدین مبارک شاه که در سال‌های بین ۶۹۵ تا ۷۱۵ق تصنیف شده است.
۲۰. دستور الافاضل تألیف مولانا محمد رفیع دهلوی است که در سال ۷۴۳ق تصنیف شده است.
۲۱. بحرالفصائل فی منافع الافاضل تألیف محمد بن قوام بن رستم بن محمود بن بدر الخزانة البخلی الکرئی حدوداً در سال ۷۹۵ق تصنیف شده است.
۲۲. داه‌الفضلا تألیف قاضی بدرالدین است که در سال ۸۲۲ق تصنیف شده است.
۲۳. شرف‌نامه تألیف ابراهیم قوام فاروقی، در عهد ابوالمظفر باریک شاه پادشاه بنگاله در سال ۷۹-۸۶۲ق/۷۴-۱۴۵۷م تصنیف شده است.
۲۴. مفتاح‌الفضلا تألیف محمد بن داود بن محمود است که در سال ۸۷۳ق تصنیف شده است.
۲۵. تحفه السعاده تألیف محمود بن شیخ ضیال‌الدین محمد که به نام محمد سعید یکی از امرای سکندر لودی معنون شده است و در سال ۹۱۶ق/۱۵۱۰م تصنیف شده است.

۲۶. حسام‌الدین گویاری، نویسنده فارسی شبه‌قاره در سده دوازدهم ق است. وی به خاطر گرایش‌های صوفیانه به «مطلق علی شاه» هم شهرت دارد. در سال ۱۱۸۵ق/ ۱۷۷۱م کتابی به نام «تاریخ محمدخانی» نگاشت. این کتاب دربردارنده رویدادهای زمان نوابان بنگش، از محمدخان غضنفر جنگ (۱۱۵۷ق/ ۱۷۴۳م)، بنیان‌گذار فرخ‌آباد تا احمدخان (۱۱۸۵ق/ ۱۷۷۱م) است.
۲۷. درباره وی اطلاعی به دست بنده نرسیده است.
۲۸. شیخ محمد غوث گویاری (م: ۹۷۰ق/ ۶۳-۵۶۲م)، عالم و مترجم معروف و صوفی شطاری که کتاب معروف سانسکریت به نام «امرت کند» را به زبان فارسی ترجمه نموده و اسم آن کتاب «بحرالحيوه» گذاشته است. این کتاب یک «مقدمه» و «ده باب» دارد.
۲۹. فرخ سیر پادشاه دهلی بود. وی به تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۶۸۷م متولد شد و پسر عظیم‌الشان (فرزند دوم پادشاه معروف بهادرشاه اول) بوده و در سال ۱۷۱۳م به تخت پادشاهی در قلعه دهلی جلوس کرد. وی در سال ۱۷۱۹م در دهلی کشته و در مقبره همایون شاه مدفون شد.
۳۰. مومتمن‌الدوله اسحاق‌خان، اصل نام او مرزا غلام علی بود. وی شاعر هم بوده و اسحاق تخلص داشت. وی در سال ۱۷۴۰م فوت شد.
۳۱. نجم‌الدوله دو شخص بدین لقب معروف‌اند، یکی میر پهلواری که فرزند بزرگ میرجعفر علی خان نواب بنگال، بیهار و اریسه بوده و دوم پسر مومتمن‌الدوله اسحاق‌خان.
۳۲. شجاع‌الدوله پسر منصورعلی خان صفدر جنگ والی اوده بود. نام اصلی او جلال‌الدین حیدر است. وی در سال ۱۷۳۱م متولد شده و در سال ۱۷۵۳م در اوده حکومت کرده، وزیر شاه عالم پادشاه دهلی هم بوده است. وی در سال ۱۷۷۵م کشته شد و در جایی به نام گلاب باری در فیض آباد (ایالت اترپرادش کنونی) مدفون است.
۳۳. میر غلام آزاد بلگرامی، *نخزانه عامره*، منشی نولکشور، کانپور، ۱۸۷۱م.
۳۴. میر غلام لی آزاد بلگرامی، *سر و آزاد*، مطبع دخانی، لاهور، ۱۱۶۶ق.
۳۵. میر غلام علی آزاد بلگرامی، *مآثر الکلام*، انتشارات احیاء العلوم شرقیه، لاهور، ۱۹۷۱م.
۳۶. ولیم بیل، *مفتاح التواریخ*، نولکشور، ۱۲۸۵ق.
۳۷. همدانی مصحفی، شیخ غلام، *تذکره شعرای فارسی*، اورنگ‌آباد.
۳۸. محمد شاه پادشاه دهلی پسر جهان شاه روز جمعه ۲۴ ربیع الاول ۱۱۱۴ق/ ۷ ماه اوت ۱۷۰۲م متولد شد. وی در سال ۱۷۱۹م در تخت دهلی جلوس، وی حدوداً ۳۰ سال حکومت کرد و در سال ۱۷۴۸م فوت کرد و در آرامگاه حضرت نظام‌الدین اولیا (عارف نامدار سلسله چشتیه و مرید و خلیفه حضرت فریدالدین گنج شکر) مدفون است.
۳۹. فرهنگ سروری را *مجمع‌الفرس* هم می‌گویند که تألیف محمد قاسم سروری کاشانی بن حاجی احمد کاشانی است. فرهنگ فارسی به فارسی برای شاه عباس در سال ۱۰۰۸هـ/ ۱۶۰۰-۱۵۹۹م به ترتیب حروف تهجی نوشته شده است.
۴۰. فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۱۴.
۴۱. چراغ هدایت، مقدمه مؤلف.
۴۲. چراغ هدایت، ص ۹.
۴۳. مأخذ قبلی، ص ۴۸.
۴۴. همان، ص ۳۷.
۴۵. همان، ص ۵۱.
۴۶. همان، ص ۵۸.



۴۷. همان، ص ۵۵.
۴۸. همان، ص ۸۸.
۴۹. همان، ص ۱۵۰.
۵۰. همان، ص ۱۷۸.
۵۱. همان، ص ۱۸۹.
۵۲. همان، ص ۲۰۶.
۵۳. همان، ص ۲۷۶.
۵۴. همان، ص ۲۳۷.
۵۵. همان، ص ۲۹۲.
۵۶. همان، ص ۲۶۱.
۵۷. همان، ص ۷.
۵۸. همان، ص ۱۱.
۵۹. همان، ص ۹۰.
۶۰. همان، ص ۱۱۳.
۶۱. همان، ص ۱۱۵.
۶۲. همان، ص ۱۴۹.
۶۳. همان، ص ۱۵۰.
۶۴. همان، ص ۱۵۴.
۶۵. همان، ص ۱۷۵.
۶۶. همان، ص ۱۷۸.
۶۷. همان، ص ۲۲۴.
۶۸. همان، ص ۳۴۶.
۶۹. همان، ص ۳۶۳.
۷۰. همان، ص ۳۶۹.
۷۱. همان، ص ۳۰۴.
۷۲. همان، ص ۳۱۶.
۷۳. همان، ص ۳۱۹.
۷۴. همان، ص ۲۶ و ۳۰.

منابع

- آدوانی، بیرومل مهر چند، قدیم سند ادبی بورد، حیدرآباد، پاکستان، ۱۹۷۵.
- شهریارنقوی، حیدر، فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، اداره کل نگارش، وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
- علی‌خان آرزو، سراج‌الدین، چراغ هدایت، با حواشی و اضافات دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، معرفت، ۱۳۳۸خ.
- معین، محمد، لغت‌نامه علی‌اکبر دهخدا (۱۳۳۴-۱۲۵۸) جلد اول، مقدمه، تهران، چاپ سیروس، ۱۳۳۷.
- نفیسی، سعید، دیوان کامل امیرخسرو، تهران، کتاب‌فروشی محمدحسن علمی، انتشارات جاویدان شاه‌آباد، ۱۳۴۳خ.



- هاشمی، عبدالقدوس، تقویم تاریخی، کراچی (پاکستان)، مرکزی اداره تحقیقات اسلامی، ۱۹۶۵م.
- Beale, Thomas William, *An Oriental Biographical Dictionary*, New York, 1965.
 - Billimoria, N. M., *Sindh Historical Journal*, Volume III, 1958.
 - Davar, Feroze, C., *Iran and India Through the Ages*, Allhabad, Asia Publishing House, 1962.
 - Miller, Max, *Science of Language*, Oxford University Press, 1955.
 - Nabi, Hadi, *Dictionary of Indo-Persian Literature*, New Delhi, Indira Gandhi Centre of Fine Arts, 1998.
 - Qureshi, Tanzim Raza, *A History of Events, Geneology and Comparing Tables of Muslims and Christian Chronology*, Delhi, 2003.